تجربه یک دانش‌آموز از سفر به سرزمین‌های نور

دوست نداشتم این سفر تمام شود

صغری خیل فرهنگ

فاطمه ایمان‌زاده ۱۶ ساله دانش‌آموز سال دهم دبیرستانی در کرج است که در گفت‌وگو با ما از دستاوردها و تجربیات سفرش به مناطق عملیاتی دفاع مقدس می‌گوید.

هیچ احساسی نداشتم

آبان ماه سال ۹۷ بود که یکی از مسئولان مدرسه به کلاس ما آمد و اعلام کرد هرکس علاقه‌مند به حضور در کاروان راهیان نور است می‌تواند ثبت‌نام کند. بعضی‌ها به شوخی و جدی گفتند مگر از جانمان سیر شده‌ایم که به مناطق جنگی برویم، اما من و سه نفر از دوستانم تصمیم گرفتیم ثبت نام کنیم. می‌گفتیم هم یک هفته مدرسه نمی‌آییم و هم از دست اطرافیان راحت هستیم. قبل از آن هیچ احساسی به این امور نداشتم. با خودم می‌گفتم کسانی که شهید یا جانباز شدند می‌توانستند به جبهه نروند. با اینکه پدربزرگم شهید شده، او را دوست داشتم و سر مزارش می‌رفتم، اما اعتقادی به این چیزها نداشتم. همچنین عموی مادرم هم شهید است، اما هیچ وقت کنجکاو نشدم تا اطلاعاتی از او داشته باشم.

نه چادر و نه لباس مدرسه

موقع حرکت به ما گفتند یا باید با لباس فرم مدرسه بیایید یا اینکه حتماً چادر سر کنید. ابتدا من و دوستانم اعتراض کردیم که نه چادر سر می‌کنیم و نه لباس فرم مدرسه را می‌آوریم، اما هنگام سفر چادر برداشتیم. نمی‌دانم در طول تمام سفر چه اتفاقی افتاده بود که چادر از سرمان نیفتاد. سوار اتوبوس شدیم. ما چهار نفر در صندلی‌های جلو نشستیم. همان آغاز سفر، مربی از ما پرسید شما با چه هدفی به این سفر آمدید. هر چهار نفرمان گفتیم برای اینکه یک هفته راحت باشیم و خوش بگذرانیم! حال و هوای دیگری داشتیم. هرکس برای خودش آهنگ گوش می‌داد، ولی بچه‌های دیگر که بعضی از آنها برای چندمین بار بود به این سفر می‌رفتند، حس و حالی دیگر داشتند که زمین تا آسمان با ما فرق می‌کرد.

بی‌خیال راوی

ساعت ۷ شب به اردوگاه شهید کلهر اندیمشک رسیدیم. هرکسی تختی انتخاب کرد و وسایلش را روی آن گذاشت، سپس به سالن غذاخوری برای شام رفتیم. کیفیت غذا خوب نبود، بچه‌ها نتوانستند چیز زیادی بخورند. به ما گفتند باید ۴ صبح از خواب بیدار شویم. با اینکه خیلی خسته بودیم از سروصدای تخت‌ها نمی‌توانستیم بخوابیم. با هر تکانی از خواب می‌پریدیم. ساعت ۴ونیم صبح بود که همه را از خواب بیدار کردند. برای ما خیلی سخت بود. چمدان‌هایمان را جمع کردیم و سوار اتوبوس شدیم. اولین جایی که رفتیم پادگان دوکوهه بود. چند نفر به عنوان راوی داشتیم که توضیح می‌داد اما ما گوش نمی‌کردیم که چه می‌گویند. یا با هم حرف می‌زدیم یا موسیقی گوش می‌دادیم یا در حال عکس گرفتن بودیم.

حس عجیب فکه

بعد از دوکوهه به فکه رفتیم. آنجا برای ما جالب بود. از زیر خاک‌ها گلوله و ترکش پیدا کردیم. وارد حسینیه فکه شدیم. مزار چند شهید گمنام در آنجا بود. سر مزارشان نشستیم. هم من و هم دوستانم حال عجیبی داشتیم. آنجا بود که جرقه‌ای در درونمان افتاد. حدود دو ساعت در آنجا حضور داشتیم، اما دلم می‌خواست همچنان بمانم. احساس شیرین و دلنشینی داشتم. بعد به دهلاویه محل شهادت شهید چمران رفتیم. فیلم لحظه شهادتش را دیدیم. بعد هم به اردوگاه حاج احمد متوسلیان اهواز رفتیم. بعد از شام برای تماشای رزمایش به بالای کوه رفتیم. چند ساعتی طول کشید. بعضی از بچه‌ها از صدای تیراندازی در رزمایش ترسیدند. با اینکه می‌دانستیم خطری ندارد اما در یک لحظه تصویر کسانی که اینگونه تیراندازی‌ها را در جنگ واقعی دیدند به ذهنمان آمد.

شلمچه باشکوه

روز دوم وقتی سوار اتوبوس شدیم، مربی گفت هر چیزی که می‌خواهید به شهدا بگویید و آنها را واسطه بین خود و خداوند قرار دهید تا به آرزوهایتان برسید. همین کار را کردیم. بازدید از نهر خین در برنامه ما نبود، اما قسمت شد که به آنجا هم برویم. به نهر که نگاه کردم یاد شهدای غواص افتادم. راهی شلمچه شدیم. دو ساعتی راه بود. وقتی از اتوبوس پیاده شدیم، حضور شهدا را حس می‌کردم که ایستاده‌اند و به ما نگاه می‌کنند. آرام آرام قدم برمی‌داشتیم، شلمچه باشکوه بود، برای خودش کربلایی است. گفتند هرکس می‌خواهد برود و با خودش و خدا و شهدا خلوت کند. هرکس به گوشه‌ای رفت. حسی که آنجا داشتم وصف نشدنی بود. بعد از خواندن نماز و صرف ناهار به معراج شهدا رفتیم. گفتند اینجا آخرین جایی است که قرار است ببینیم. خیلی ناراحت شدم. دوست نداشتم این سفر تمام شود. وارد معراج که شدیم پیکر چند شهید گمنام را دیدیم که تازه آورده بودند. دست که روی پیکرشان می‌کشیدی آرام می‌شدی. راوی می‌گفت اینجا خانه شهدا است، آنها هم به شما خوشامد می‌گویند.

> مزار چند شهید گمنام در فکه بود. سر مزارشان نشستیم. هم من و هم دوستانم حال عجیبی داشتیم. آنجا بود که جرقه‌ای در درونمان افتاد. حدود دو ساعت در آنجا حضور داشتیم، اما دلم می‌خواست همچنان بمانم. احساس شیرین و دلنشینی داشتم

تحول دائمی

دوباره به اندیمشک برگشتیم. مربی‌ها گفتند به حسینیه بیایید تا جشن اختتامیه بگیریم. من و دوستانم تمایلی به رفتن به نداشتیم. به اصرار مربی رفتیم. در اواسط برنامه وقتی می‌خواستیم حسینیه را ترک کنیم، انگار چیزی مانع می‌شد. آن شب در آن حسینیه حضور شهدا را بیشتر از هر چیز حس می‌کردم. واقعاً انگار آنها ایستاده بودند و ما را نگاه می‌کردند. ساعت ۱۲ شب بود اکثر بچه‌ها رفته بودند و حسینیه تقریباً خالی بود. مربی به ما گفت نمی‌خواهید بروید؟ گفتیم نه! اینجا کربلای ایران است. در آن لحظه تنها چیزی که از شهدا خواستم این بود اگر قرار است متحول شوم، لحظه‌ای نباشد، همیشگی باشد. خیلی زود صبح شد. اصلاً دلم نمی‌خواست برگردم. دچار نوعی شوک شده بودم. دلم می‌خواست تمام عمرم را آنجا بمانم. آرامشی وصف‌نشدنی داشتم که در عمرم تجربه نکرده بودم. حالا خیلی چیزها از شهدا می‌دانستم. در کرج تا از اتوبوس پیاده شدم سریع به مزار شهدای گمنام رفتم. ما چهار نفر با انگیزه دیگری رفته بودیم اما نتیجه دیگری گرفتیم. همانجا با شهدا پیمان بستیم که انسان دیگری باشیم.

۱۲سال خادمی در راهیان نور

خادم‌الشهدایی که شهید مدافع حرم شد

غلامحسین بهبودی

اگر شما هم ولو برای یک بار زائر مناطق عملیاتی دفاع مقدس شده باشید، حتماً با جوان‌هایی روبه‌رو شده‌اید که در کسوت خادمان مناطق عملیاتی دفاع مقدس به زائران خدمت‌رسانی می‌کنند. چند بار که با این خادم‌ها به گفت‌وگو پرداختم، آنها را جوان‌های عاشق شهادتی یافتم که هرچند دفاع مقدس را ندیده‌اند، اما کاملاً با راه و رسم ایثار و شهادت آشنایی دارند. جالب اینجاست که بعد از شروع جنگ در جبهه مقاومت اسلامی، بسیاری از این خادم‌ها، به عنوان کسانی که پیوند معنوی خود را با شهدای دفاع مقدس حفظ کرده بودند، عازم شدند و تعدادی نیز به شهادت رسیدند. سیدمیلاد مصطفوی یکی از همین جوان‌ها بود که ۱۲ سال در یادمان‌های عملیاتی دفاع مقدس خادمی می‌کرد تا اینکه سال ۹۴ در حلب سوریه به شهادت رسید.

سیدمیلاد از جوانان نسل سوم انقلاب بود. متولد ۱۳۶۵ در شهر بهار که جنگ تحمیلی را به چشم ندید و تنها شنوای خاطرات رزمنده‌های دفاع مقدس بود. همراهی او با نوای یادگاران جنگ باعث شد تا میلاد از همان کودکی دل در گرو مهر شهدا ببندد. کمی که بزرگ‌تر شد، پای ثابت اردوهای راهیان نور شد و مرتباً به این مناطق سفر می‌کرد.

پدر شهید می‌گوید: «پسرم از ۱۵ سالگی در مناطق عملیاتی حاضر می‌شد و به مدت ۱۲ سال خادم‌الشهدای مناطق مختلف عملیاتی در خوزستان بود.» هویزه، شلمچه، خرمشهر و... از جمله مناطقی بود که سیدمصطفی در آنها خادمی می‌کرد. او که خود از استان همدان بود، عشق و علاقه عجیبی به مناطق عملیاتی خوزستان داشت. انگار که آنجا گمشده‌ای داشت و به دنبال گوهری می‌گشت!

سیدهاشم مصطفوی پدر شهید بیان می‌دارد: «پسرم ۱۲ سال عید نوروز در کنار ما نبود. آنقدر به راهیان نور و حضور در مناطق عملیاتی علاقه داشت که نمی‌توانست از آنجا دل بکند.» پدر شهید اعتقاد دارد که همین حضور مستمر در سرزمین‌های نور بود که باعث شد پسرش مدافع حرم شود. وی می‌گوید: «اگر بخواهیم ریشه مدافع حرم شدن میلاد را جست‌وجو کنیم حضورش در منطقه حلب را باید از حضور در مناطق عملیاتی و آشنایی با رزمندگان مخلص دفاع مقدس بدانیم. او عاشق رفتن بود، اگر هم می‌خواستم نمی‌توانستم مانع رفتنش شوم. حتی فرمانده پسرم با توجه به تنها بودن من مانع رفتن میلاد به سوریه می‌شد که پسرم با گرفتن رضایت کتبی از من موانع را از پیش پایش برداشت و مدافع حرم شد.»

سیدمیلاد سال ۹۴ در اوج درگیری رزمندگان با تروریست‌ها به صف مدافعان حرم پیوست و خیلی زود نیز برات شهادت گرفت. او که از بسیجیان گردان ۱۶۵ امام حسین(ع) بود، اوایل مهرماه ۹۴ به سوریه رفت و روز ۲۵ مهر نیز در سن ۲۹ سالگی به شهادت رسید. پدر شهید از نحوه شهادت فرزندش می‌گوید: «میلاد ۱۴ روز پس از حضور در حلب به شهادت رسید. پسرم با دو تن دیگر از شهدای مدافع حرم استان همدان به شهادت رسید، اما به علت عقب ماندن پیکرش در مواضع داعش دوستانش تصمیم می‌گیرند او را در مکانی موقتاً پنهان کنند تا پس از تثبیت مواضع دوباره به محل برگشته و پیکر را انتقال دهند اما پس از مدتی که برای پیدا کردن پیکر برمی‌گردند، آن را نمی‌یابند.»

نکته جالب درخصوص شهادت مصطفوی این بود که او سال‌ها با خادمی یادمان‌های دفاع مقدس در پی گمنامی بود و عاقبت نیز گمنامی نصیبش شد، اما به گفته پدر، خود میلاد تصمیم می‌گیرد از گمنامی خارج شود! پدر شهید می‌گوید: «میلاد به خواب دوستش آمده و عنوان کرده بود در مکان دیگری پیکرش مخفی شده است. او گفته بود می‌خواستم گمنام بمانم اما به خاطر پدرم بازمی‌گردم. در نهایت پیکرش بدون سر و پا در کنار درختی با فاصله‌ای از محل اولیه پیدا شد.»

سیدهاشم مصطفوی پدر شهید مدافع حرم سیدمیلاد مصطفوی اعتقاد دارد که علت توفیق یافتن فرزندش در کسب فیض شهادت این است که وی به عنوان خادم‌الشهدا در طول سال‌های متمادی به زائران شهدای دفاع مقدس خدمت کرد و عاقبت نیز شهدا شفیع او شدند و سیدمیلاد را نزد خود بردند. ما افتخار می‌کنیم که فرزندمان برای دفاع از حریم عمه سادت به شهادت رسید.

راهیان نور

فکه قتلگاه شقایق‌های عاشق

آرمان شریف

یادمان فکه هنوز عطر حضور ابراهیم هادی و حسن باقری را در خودش دارد. هنوز صفای بچه‌های جبهه را می‌توان در هر جایش مشاهده کرد و فرصتی مغتنم برای خلوت کردن با شهداست. هنوز می‌توان رد خون شهید آوینی را در فکه دید و به یاد غربت شهدای فکه چشم‌ها را با اشک شست و روح را جلا داد. حس و حال یادمان فکه را عاشقان ابراهیم هادی درک می‌کنند. آنها که «سلام بر ابراهیم» را خوانده‌اند و شیفته مردانگی و قهرمانی‌هایش شده‌اند و حالا برای عاشقی کردن کیلومترها سفر می‌کنند و به فکه می‌روند.

یادمان فکه ترکیبی از شهدایی با ویژگی‌های متفاوت است. هر شهید یادآور مقطعی از جنگ و حتی پس از جنگ است. هر شهید شیفتگان خودش را دارد و هر سال در اردوهای نور، زائران برای تجدید دیدار با شهیدشان به فکه می‌آیند و محفلی عاشقانه و عارفانه را تشکیل می‌دهند.

شهید ابراهیم هادی به دلیل ویژگی‌های اخلاقی، فرماندهی و شخصیتی‌ای که داشته است تاکنون به عنوان یکی از شهدای مفقودالجسدی شناخته می‌شود که شنیدن زندگینامه او برای هر جوانی دل‌انگیز و هیجان‌آور است. ابراهیم اهل ورزش بود. با ورزش پهلوانی یعنی ورزش باستانی شروع کرد و در والیبال و کشتی بی‌نظیر بود. هرگز در هیچ میدانی پا پس نکشید و مردانه ایستاد. مردانگی او را می‌توان در ارتفاعات سر به فلک کشیده «بازی‌دراز» و «گیلانغرب» تا دشت‌های سوزان جنوب مشاهده کرد. حماسه‌های او در این مناطق هنوز در یاد همرزمانش می‌درخشد. ابراهیم در عملیات «والفجر مقدماتی»، پنج روز به همراه بچه‌های گردان «کمیل» و «حنظله» در کانال‌های «فکه» مقاومت کردند و تسلیم دشمن نشدند.

زمانی شهید هادی درباره حال و هوای جبهه‌ای که در آن حضور داشت، نوشته بود: «راستی اینجا به ما خیلی خوش می‌گذرد چون رزق مؤمنین دائماً برقرار است. رزق مؤمن که می‌دانید چیست؟ از همان سورهای امام حسینی است که دائم برقرار است و ما هم آن را توی رگ می‌زنیم که قوت بگیریم که اگر با دشمن روبه‌رو شدیم با یک مشت به درک واصلش کنیم. والسلام. ابراهیم هادی...»

در همین زمین فکه خمپاره‌ای به زمین نشست نابغه دفاعی ایران پرکشید و رفت. حاج «قاسم سلیمانی» درباره شهید باقری چنین گفته است: «حسن واقعاً یک رهبر بود. تعبیرم این است که او بهشتی جنگ بود؛ یعنی همان نقشی که مرحوم بهشتی برای انقلاب و امام داشت، حسن باقری همان نقش را برای جنگ و جبهه داشت. قطعاً همه فرماندهان قدیمی جنگ نظرشان این است که اگر حسن زنده می‌ماند، در وضعیت جنگ قطعاً تأثیر داشت. او پرورش‌دهنده همه ما بود.»

شهید باقری به همراه سرلشکر مجید بقایی در فکه آسمانی شد و بعدها در تفحص‌هایی که در این منطقه انجام شد شواهد از شهادت ۱۰۰ تا ۱۲۰ نفر در این منطقه حکایت داشت. رزمندگانی از تیپ سیدالشهدا(ع) که هیچ‌گاه به مقر تیپ برنگشتند.

فکه مکان شهادت شهید آوینی هم شد تا این بار سید شهیدان اهل قلم با شهادتش مظلومیت شهدای فکه را بازروایی کند. شهید آوینی دو روز قبل از عزیمت به منطقه فکه، در پاسخ به این سؤال که به کدام منطقه می‌روی، گفته بود: «می‌دانی به کجا می‌روم، به فکه، همان جایی که رزمندگان ما با چشم خود تحویل نفوس شهدا توسط فرشتگان را مشاهده می‌کردند.» آوینی یک دلداده واقعی بود. سیدمرتضی هم مانند همرزمانش سینه خود را سپر کرد تا حقیقت را با عمق وجودش درک کند و به مسافران سرزمین وحی می‌گفت که مکه برای شما، فکه برای من! بالی نمی‌خواهم، این پوتین‌های کهنه هم می‌توانند مرا به آسمان ببرند. آوینی بیان کرده بود: «عاشقان، عاشق بلایند. دُر حیات، در احتجاب صدف عشق است و آن را جز در اقیانوس بلا نمی‌توان یافت. در ژرفای اقیانوس بلا، عاشقان غواصان این بحرند و اگر مجنون نباشد چگونه به دریا زنند؟» و او با دل به دریا زدنش همچون بلبلی خوش‌آواز نغمه‌های عاشقی سر داد و به افلاکیان پیوست.

> فکه را کربلای ایران نام نهاده‌اند؛ کربلایی که مردان از سرزمین قبیله نور بدون آب، لب تشنه و بی‌ادعا بدون تسلیم شدن در برابر دشمن با بانگ تکبیر به شهادت رسیدند. شهدای فکه برای همیشه تاریخ ماندگارند. فکه قتلگاه عشاقی است که برای همیشه در تاریخ زنده‌اند

فکه را کربلای ایران نام نهاده‌اند؛ کربلایی که مردان از سرزمین قبیله نور بدون آب، لب تشنه و بی‌ادعا بدون تسلیم شدن در برابر دشمن با بانگ تکبیر به شهادت رسیدند. شهدای فکه برای همیشه تاریخ ماندگارند. فکه قتلگاه عشاقی است که برای همیشه در تاریخ زنده‌اند. مردم سرزمین قبیله عشق سال جدید خود را با یاد شهدا متبرک می‌سازند و بار دیگر با شهدا هم عهد و پیمان می‌بندند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۶۱۴

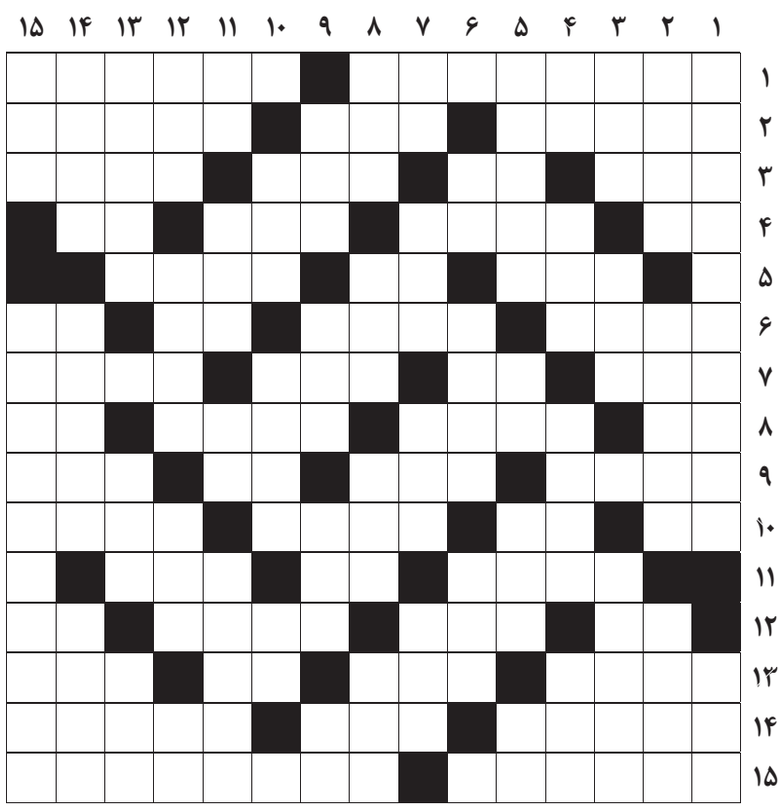

از راست به چپ

■ ۱ـ شاخه‌ای از علوم طبیعی که به مطالعه موجودات زنده می‌پردازد- سرماخوردگی ■ ۲- مطابق مد و رسم حاضر- دورویی- مجموع پیشنهاداتی که دولت جهت تصویب به مجلس ارائه می‌دهد ■ ۳ـ نوعی پخت برنج- دریا- گوشت دندان- درخت سدر ■ ۴ـ راه کوتاه- پویا- گوسفند جنگی- عید ویتنامی‌ها ■ ۵- حشره‌ای ریز که آفت درخت است – خاموش فرنگی- کرمینه ■ ۶- ارابه- سوت- عدد چربی- علت و مرض ■ ۷ـ عیش- دژ شطرنج- پارچه پشمی مالیدنی- مجموع نقشه‌های جغرافیایی ■ ۸ـ تعجب زنانه- ذخیره برق در یک دستگاه- ترکیب نطفه‌های نر وماده- نوعی موسیقی ■ ۹ـ اضافه و زاپاس- از اشکال هندسی- پهلوان- از شهرهای مهم امارات ■ ۱۰ـ از ضمایر عربی- مقابل ذل- جدا کننده- ضرر رساندن به یکدیگر ■ ۱۱ـ رو و صورت- از ماه‌های سرد- درخت انگور ■ ۱۲ـ اجاق گاز- مخفف قاجار- از ادوات پلیس- حیوان نگهبان ■ ۱۳ـ کوتاه و دم بریده- بلندترین ضلع مثلث قائم‌الزاویه- حرف انتخاب- مسافرت دسته جمعی ■ ۱۴- روستا- از مشتقات نفت- نام قدیم کشورمان ■ ۱۵ـ دوختن ته کتاب یا جزوه‌ای- پژوهش یا رساله‌ای که درباره موضوع واحدی نوشته شده باشد

از بالا به پایین

■ ۱ـ گیاهی یک ساله با برگ‌های دانه‌دار که گل آن در صنایع داروسازی و عطرسازی کاربرد دارد- کدر ■ ۲ـ جامه بلند- رهایی و خلاصی- چاق ■ ۳ـ از حروف انگلیسی- حیا- وسیله‌ای در قدیم برای کشیدن آب از چاه ■ ۴- تکیه بر پشتی- جوانمرد- پیروان و معتقدان به خلافت حضرت علی (ع)- شهرها ■ ۵- امانت- نشانه مفعولی- یار برق- فقدانش عامل بیماری گواتر است ■ ۶ـ من و تو- سنگ بزرگ و سخت- بدگویی ■ ۷- مساوی- دعوی زیاده‌ازحد- عمیق- بستن و دوختن ■ ۸ـ پیمانه- حمام معروف- از اقوام کهن ایرانی تبار- چرک و عفونت ورزشی- خاندان- رفت و آمد با شتاب ■ ۱۰ـ سرسرا- باریک بین- او ■ ۱۱ـ سرخ کمرنگ- جام زنانه- حس و فهم- عتاب ■ ۱۲ـ بالشتک نان‌پزی- بادها- زیان رساننده- نهر خون ■ ۱۳- تن‌پوش ■ ۱۴ـ از نمازهای واجب- فریبنده و جذاب- گوشت گیاهی ■ ۱۵- کشتن شتر- دوایر جادویی اقلیدس

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۷			۶	۵		۳	
۱	۶			۳		۲	۷	
۲			۸					
	۱		۲			۹		
۹		۴				۳		
		۱						۵
		۹			۷			
			۴		۲			۷

جدول کلمات متقاطع
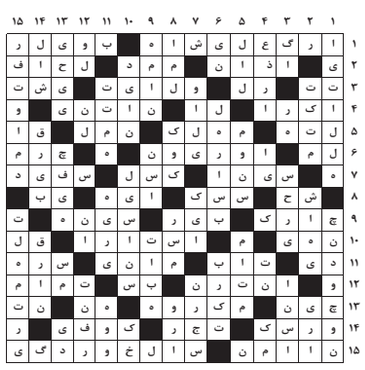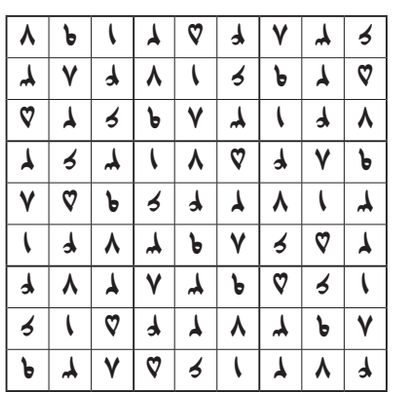
پاسخ جدول شماره ۵۶۱۳